

گزارش «توسعه ایرانی» از تجرد قطعی دختران در روستای محروم سهرورد؛

اینجا ۱۵ سالگی آخر دنیاست



عکس زهر استادزاده



زیبانه جولایی

کسی سراغش نیامد باید زخم‌زبان‌ها را تحمل کند و دم بر نیاید. زهر او لیلای ۲۵ سال است که صدایشان در نیامده، ۲۵ سال است که نیش و کنایه برایشان عادت شده اما می‌گویند هنوز وقتی دختر کوچکی را در لباس عروس می‌بینند حسرت می‌خورند و شب‌ها خواب می‌بینند در خانه خودشان کار می‌کنند، مادر شده‌اند و مثل بقیه زنان روستا زندگی می‌کنند.

در روستای سهرورد از توابع شهرستان خدابنده استان زنجان دختران زیادی هستند که بنا بر شرایط موجود تجرد قطعی را تجربه می‌کنند. سنت‌های قدیمی می‌گویند یا باید کودکی را کنار بگذاری و زن خانه پسری جوان و هم‌سن‌وسال خود شویی یا مردی که چندین سال بزرگ‌تر است را به عنوان همسر انتخاب کنی؛ در غیر این صورت اگر بخواهی شوهر کنی باید تن به یک ازدواج ناهمگون بدهی.

در روستای سهرورد از توابع شهرستان خدابنده استان زنجان دختران زیادی هستند که بنا بر شرایط موجود تجرد قطعی را تجربه می‌کنند. سنت‌های قدیمی می‌گویند یا باید کودکی را کنار بگذاری و زن خانه پسری جوان و هم‌سن‌وسال خود شویی یا مردی که چندین سال بزرگ‌تر است را به عنوان همسر انتخاب کنی؛ در غیر این صورت اگر بخواهی شوهر کنی باید تن به یک ازدواج ناهمگون بدهی.

سهرورد میان گندم‌زارانی که یکی در میان درو شده‌اند از دور همچون زمردی سبز پیداست. هوای خنک، درختان گردوی تنیده در هم، رودهای آب جاری و صدای پرندگان اولین چیزی است که ابتدای ورود جلب توجه می‌کند. در سهرورد که تازه چند سال بیشتر از شهر شدنش نمی‌گذرد رسم است اگر دختری تا ۱۵ سالگی توانست ازدواج کند که می‌شود خانم خانه و همه به چشم یک زن واقعی و همه چیز تمام، به او نگاه می‌کنند؛ اما ۱۵ سالگی گذشت و لیلای به استقبال می‌آید، دختری

لاغر اندام اما خوش‌رو، ابروهای روشنش تا بالای پلک را گرفته و چادرش را دور کمرش بسته است. دستش را که جلو می‌آورد زبری دستانش اولین چیزی است که به چشم می‌آید و او هم این را می‌فهمد؛ بلافاصله می‌گوید: «بخشید دستم زخمت شده»؛ سرش را پایین می‌اندازد و خجالت‌زده می‌خندد. به تازگی ۳۰ ساله شده است اما صورتش را که نگاه کنی ۱۰ سال پیرتر به نظر می‌آید. دختر بزرگ خانواده است و یک خواهر کوچک‌تر هم دارد. هر دو دختر خانه‌ای ازدواج نکرده‌اند و به گفته خودش همین زخم‌زبان‌هاست که آن‌ها را پیر می‌کند.

در خانه، مادر و خاله دخترها نشست‌اند. زهرادر آشپزخانه کار می‌کند و جلوتر نمی‌آید اما با نگاهش می‌فهماند که به من مشکوک است؛ برای همین جلوتر نمی‌آید و فقط به آرامی سلام می‌کند. لیلای کنارم می‌نشیند. حضور خاله و مادرش مانع از این می‌شود که احساس راحتی کند و حرف بزند. این‌را از نگاه‌های زیرچشمی‌اش به مادر و خاله می‌فهمم. در خانه اتاق وجود ندارد که بتوانیم راحت حرف بزنیم. فضای خانه را با پارچه‌ای بنفش از فضاهای اصلی جدا کرده‌اند و به اصطلاح خودشان اینجا اتاق شخصی دختر هاست. همان‌جا می‌رویم و اینجا است که درد دل لیلای باز می‌شود.

ابتدا می‌گوید: «خواستگار نیست. ما

یعنی هست اما وقتی سن دختری از ۱۵ سالگی بیشتر شد کسی به سراغش نمی‌آید. یعنی هر کسی هم که بپاید یا معتاد است یازن مرده یا پیر مرد. خیلی از مردها هم وقتی می‌فهمند شوهر نکردی به خودشان اجازه می‌دهند بر بی‌احترامی که دوست دارند بکنند. خیلی وقت‌ها مردها می‌آیند و می‌گویند کسی که با شما ازدواج نمی‌کند لاقل سیغه من شو تا به گناه نیافتی و خرج زندگی‌ات را بدهم، اما زن و بچه‌هایم متوجه نشوند.»

آرزوهای ساده دست نیافتنی
در همین فاصله زهرها هم به جمع ما اضافه می‌شود. بدون اینکه کلامی حرف بزند تنها گوش می‌دهد و هر جا لیلای می‌خواهد اطلاعاتی بدهد با تلنگری او را وارد به سکوت می‌کند. آرزوهای این دو خواهر آن قدر ساده و دست‌نیافتنی است که تصور آن برای دخترانی که در شهر زندگی می‌کنند شاید غیرقابل تصور باشد. لیلای می‌گوید: «روز عید (قربان) عروسی داریم.» برای اینکه زهرها هم وارد بحث کم‌رو به او با خنده می‌گویم حتماً حسابی به خودتان می‌رسید. زهرها جواب نمی‌دهد. لیلای بلند می‌خندد «نه بابا اینجا که تهران نیست به خودمان برسیم.» دوباره می‌پرسم: «یعنی لباس ندوختی؟ آرایش نمی‌کنی؟» همین جمله کافی است تا زهرها با آخرین سکوتش را بشکنند. «بله لباس می‌دوزند، آرایشگاه هم می‌روند ولی ما نه. هر کسی که شوهر دارد از این کارها می‌کند. ما

فقط حمام می‌رویم که اگر کارمان زیاد باشد حمام هم نمی‌رویم. روسری و چادرمان را سر می‌کنیم و می‌رویم عروسی. برای ما فرقی ندارد هر روز همین است.» با سرعت دستش را روی زانو می‌گذارد و پستی دارقالی می‌نشیند. دست‌انباش با سرعت عجیبی نخ‌ها می‌کشد، با چاقوی قرمز رنگش نخ‌ها را می‌برد و به تارها گره می‌زند.

پاسوز مادر و خواهر
پیغام می‌دهند نرگس پیشیمان شده و نمی‌خواهد به خانه‌شان برود. می‌گویند من زشتم. خانه نرگس را پیدا می‌کنم. با مادر و خواهرش پشت تنور نشسته‌اند. نرگس خمیر را چانه می‌گیرد، با وسواس خاصی چانه‌ها را یک اندازه و گرد می‌کند و بدون استثنا با دو انگشت وسطی اش حفره‌ای در چانه‌ها می‌سازد. مادرش خمیرها را صاف می‌کند و مریم، خواهر کوچک‌تر سر تنور گازی نشسته و حواسش به نان‌هاست.

از لبخند مریم برمی‌گردد و با دیدن من متعجب می‌شود اما دوباره رویش را برمی‌گرداند و مشغول وزن دادن خمیر نان می‌شود. و نامود می‌کنم پیغامش به دستم نرسیده و طبق قرار قبلی به خانه‌شان آمده‌ام. از شوهر و شوهر نکردن هیچ چیزی نمی‌پرسم تا اعتماد ایجاد شود و خودش سر حرف را باز کند. زمان طولانی نمی‌گذرد که می‌گوید: «پروم برای جوجه بوقلمون هاغ‌اوبریم.» پشت سرش راه می‌افتم. زیر نور آفتاب رنگ چشمانش زربان می‌شود و بی‌انصافی است اگر به رویش نیاورم.

توی نرگس چقدر رنگ چشم و موهامیت می‌نور آفتاب قشنگ شده. «بالاخره بعد از یک ساعت لبش به خنده باز می‌شود. جای چند دندان در دهانش خالی است. دست‌انباش را در هم قفل می‌کند و صورتش سرخ می‌شود. به داخل خانه دعوت می‌کند و خودش می‌رود. کمی بعد بانان تازه و چند تکه پنیر محلی برمی‌گردد می‌نشیند و شروع می‌کند به حرف زدن: «پدرم را یاد نمی‌آید. خیلی کوچک بودم که عمرش را داد به شما.» با انگشتش به دیوار اشاره می‌کند. عکس سیاهوسفید مرد جوانی با موهای پریشان کنار ساعت به دیوار نصب شده. دوباره ادامه می‌دهد: «از پدر فقط همین یک قاب را داریم. مادرم از وقتی می‌دانم بیمار است. مشکل قلبی و احتیاج به کمک دارد، برای همین ماندم در خانه تا کمک‌حال مادرم باشم.

در سهرورد دختران زیادی هستند که تجرد قطعی را تجربه می‌کنند. سنت‌های قدیمی می‌گویند یا باید کودکی را کنار بگذاری و تا ۱۵ سالگی زن پسری هم‌سن‌وسال خودت شوی یا کنار گذاشته می‌شوی و در خوش‌بینانه‌ترین حالت، اگر بخواهی شوهر کنی باید تن به یک ازدواج ناهمگون بدهی

اوایل دوست نداشتم ازدواج کنم چون اگر من ازدواج می‌کردم چند سال بعد هم خواهرم شوهر می‌کرد و مادرم تنها می‌ماند. برادرانم هم برای کار و بنایی هر روز یک گوشه کشور هستند و نمی‌توانند به مادرم رسیدگی کنند. برای همین در خانه ماندم تا سنم بالا رفت. هم‌سن من بالا رفت هم سن مریم. «از نرگس می‌پرسم شاید برای انتخاب شوهر ملاک‌های سختی داری اما او گفت: «ملاک سخت ندارم، تا بچه بودم که پسرهای خوب می‌آمدند اما بعد از ۱۵ سال دیگر معتاد بودند، زن دار بودند، پیر بودند. ملاک یعنی چه؟ جز سلامت بودن؟ جز هم‌سن‌وسال بودن؟ الان هم خواستگار می‌آید، خوب است اما می‌آیند، می‌نشینند و بعد می‌روند. دیگر خبری نمی‌دهند. من زشتم، مریم هم به پای من سوخته؛ مردم زخیزان می‌زنند که شوهر نکردی حتماً عیب و ایرادی داری که هر کسی به خانه شما می‌آید دیگر بر نمی‌گردد. جز زشت بودن من چه دلیلی دارد؟ جز اینکه ۴۵ سالم شده می‌شود. چشم‌هایش روی دست‌انباش توقف می‌کند. دستانی که باز در هم گره خورده و سخت شده است.

با تمام این تفاسیر هر جای دنیا که باشید افرادی هم هستند که توجهی به محیط زندگی خود ندارند. برای مثال مادر سکینه که زنی روستایی اما خوش فکر است. سکینه ۱۶ سال دارد و مادرش برای اینکه او را ترغیب کند در کودکی ازدواج نکند قول داده برایش تلنگری می‌خورد که بهانه‌انگیز و لباس به خانه شوهر نرود یا زینب که به مادرش قول داده درس بخواند و مراقب خانواده‌اش باشد و دختران دیگری که به دلیل نبود فضای کافی از آن‌ها نام‌نبرده‌ایم.

نوجوانان هستند. نوجوانی که «عزت‌نفس» دارد، با «اعتماد به نفس»، «خلاق» و «مسئولیت‌پذیر» است، در حیطه‌های مختلف زندگی‌اش همچون درس، روابط خانوادگی و دوستی، تفریح، ورزش، بهداشت و تغذیه، تعادلی برقرار است. تعادلی که سبب می‌شود در حیطه‌های مختلف هم‌زمان رشد کرده و از درون احساس توانمندی کند. یکی از عواملی که در شرایط دشوار مانع آسیب رسیدن یا رساندن کودک و نوجوان به خود می‌شود، این باور در اوست که اوضاع هر چقدر هم سخت و بغرنج باشد، من توانایی مدیریت و پشت سر گذاشتن آن را دارم. نوجوانی که به لحاظ روانی انعطاف‌پذیر است، در طوفان‌ختم می‌شود اما نمی‌شکند.

ما والدین چقدر با مسائلی چون «وزن روانی»، «تفکر خلاق» و «مهارت‌های حل مسئله»، «انعطاف‌پذیری شناختی»، «توانایی تنظیم هیجان» و «سرمایه روانی» آشنا هستیم و به آن‌ها در مقایسه با نمرات ریاضی، علوم و فیزیک اهمیت می‌دهیم؟ البته این نگاه تنها به والدین محدود نمی‌شود. سیستم آموزش و پرورش ما تقریباً در پرورش روانی دانش‌آموزان نزدیک به صفر و گاه حتی منفی عمل می‌کند. آنچه محیط امنی را برای نوجوان ایجاد می‌کند تا به توسعه مهارت‌های خود بپردازد، از دل شرایط دشوار عبور کند و حتی از آن به‌عنوان سکویی برای شناخت بیشتر و بهتر و رشد خود استفاده کند، ارتباط مؤثر و نزدیک ما با او است. ارتباطی که حمایتگر او برای رشد خواهد بود.

از گوشه و کنار

وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی خواستار شد:

حذف نشریات بی‌کیفیت از فهرست یاران بگیرها

وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی در نامه‌ای خطاب به معاونت مطبوعاتی خواستار توجه کافی به سنجش‌های کیفی و حذف نشریات فاقد کیفیت فنی و حرفه‌ای، غیر ضروری و نیز نشریاتی که حقوق مؤلفان را رعایت نمی‌کنند از فهرست دریافت‌کنندگان یاران‌ها و حمایت‌ها شد.

اواخر تیرماه بود که یک فعال رسانه‌ای با انتشار مطلبی در حساب کاربری خود در توئیتر از تخلف موسسه‌ای با داشتن ۳۹ مجله در دریافت یارانه نشر، همچنین کاغذ یارانه‌ای خبر داد.

به گزارش ایرنا، سید عباس صالحی وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی در نامه‌ای خطاب به حسن صفرخانی، مدیر کل دفتر مدیریت عملکرد وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی عطف به موارد منتشر شده اخیر در زمینه پرداخت یارانه به پاره‌ای از نشریات، بررسی دقیق این موضوع در قالب پاسخ به سه سؤال را خواستار شد.

همچنین معاون مطبوعاتی وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی دستور رسیدگی دقیق و اعلام نتیجه را به وزیر فرهنگ داد. حالا و حدود دو هفته بعد از انتشار این خبر، دفتر مدیریت عملکرد وزارت فرهنگ و ارشاد به سؤالات وزیر ارشاد در نامه‌ای درباره یارانه‌های مشکوک به برخی از نشریات پاسخ داده است که نتایج بررسی‌ها و انتشار این نامه با تصمیم جدیدی از سوی وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی مبنی بر ضرورت حذف نشریات فاقد کیفیت از حمایت‌ها و پرداخت یارانه دولتی همراه است.



حسن صفرخانی، در پاسخ به نامه شماره ۱۷۰۹۸/۱۷۰۹۸ مورخ ۱/۵/۹۸ سیدعباس صالحی مبنی بر بررسی موارد مدنظر پیرامون پرداخت یارانه و اختصاص کاغذ به پاره‌ای از نشریات براساس مقررات و ضوابط موجود، توضیحات ذیل را ارائه کرده است:

در بررسی‌های انجام‌گرفته در خصوص اشخاص و مؤسساتی که بیش از ۱۰ نشریه را منتشر می‌کنند و از یارانه معاونت امور مطبوعاتی و اطلاع‌رسانی بهره‌مند شده‌اند، صرفاً ۹ موسسه یا شخص حقیقی هستند که بیش از ۱۰ نشریه منتشر می‌کنند که از این مجموعه، سه موسسه خصوصی حقوقی و دو مجموعه متعلق به اشخاص حقیقی هستند و مابقی در شمار نهادهای عمومی غیردولتی قرار می‌گیرند.

همچنین حمایت از نشریات در چهار قالب انجام می‌شود: پرداخت یارانه نقدی؛ توزیع کاغذ؛ خرید نشریات برای اهداء و توزیع آگهی.

با توجه به بررسی‌های انجام‌شده و ارائه گزارش به وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی، سید عباس صالحی در نامه‌ای خطاب به معاون مطبوعاتی این وزارتخانه، یادآور شد نشریات فاقد کیفیت از حمایت‌ها و پرداخت یارانه دولتی حذف شوند.

در نامه صالحی خطاب به محمد خدادادی، معاون مطبوعاتی آمده است:

الف) سیاست‌های حمایتی از نشریات و شیوه‌نامه‌های مرتبط با توجه به نکات ذیل بازنگری اساسی شود.

۱. توجه کافی به سنجش‌های کیفی و حذف نشریات فاقد کیفیت فنی و حرفه‌ای، غیر ضروری همچنین نشریاتی که حقوق مؤلفان را رعایت نمی‌کنند، از فهرست دریافت‌کنندگان یاران‌ها و حمایت‌ها

۲. مشورت با صنوف تخصصی و کارشناسان زنده داخل و بیرون از وزارتخانه

۳. تدوین سازوکارهای لازم برای راستی‌آزمایی شمارگان اعلامی

۴. تعیین سقف تعداد نشریات مورد حمایت برای مؤسسات و افراد

۵. رعایت ضوابط و فرآیند قانونی در تدوین و تصویب سیاست‌ها و آیین‌نامه‌ها و شیوه‌نامه‌ها

۶. توجه ویژه به امنیت پایدار شغلی روزنامه‌نگاران حرفه‌ای و توسعه زیرساخت‌ها.

والدین تا چه اندازه در خودکشی نوجوان‌شان نقش دارند؟

نسیم مصلحی، روان‌شناس

موضوعاتی مثل مشکلات تحصیلی، شکست عشقی، مسائل مالی یا برهم خوردن روابط دوستی، شاید برای ما والدین مسائل کوچک و گذرای باشند؛ اما برای یک نوجوان می‌توانند تبدیل به یک بحران شوند و اگر ظرفیت روانی آن‌ها گنجایش پذیرش و حل این مسائل را نداشته باشد، می‌توانند حتی به رفتارهای پرخطر و آسیب رساندن به خود نیز منجر شوند.

گاه تا یک‌سده پیش از حد مسا والدین بر رشد تحصیلی فرزندان، آن‌ها را از توسعه سایر مهارت‌ها که از آن‌ها تحت عنوان مهارت‌های زندگی یاد می‌شود، بازمی‌دارد. برخی از ما معتقدیم که کودک یا نوجوان اگر سرگرم درس باشد از خیلی مسائل دور می‌ماند و موفقیت‌های آینده او در زندگی تنها مشروط به موفقیت‌های تحصیلی است. بسیاری از ما والدین بر این باوریم که درس نجات‌دهنده فرزندانمان است. سرشان به درس‌مشنقشان گرم باشد و نمره‌های خوب بگیرند تا به دانشگاه بروند. حتی اگر بر این باور نباشیم گاهی چنان تأکیدی بر نمرات بالا و درس داریم که از مسائل دیگر دوران نوجوانی غافلیم. همین موضوع، گاه سبب شکل‌گیری هویتی

صرفاً تحصیلی در نوجوانان می‌شود و به محض مواجهه با کوچک‌ترین چالش در این زمینه دچار بحران می‌شود، چرا که تمام عزت‌نفس او منوط به نمره و موفقیت‌های تحصیلی شده و همین تنها چیز را هم که از دست بدهد، در واقع کل چیزی که هست زیر سؤال می‌رود.

بنابراین در چالش‌هایی که کوچک‌ترین احتمال عدم موفقیت وجود داشته باشد مانند رقابتی مثل کنکور، حتی از وارد شدن به چالش پرهیز می‌کند؛ زیرا که یاد گرفته تنها برای «نتیجه» تلاش کند و کل «فرآیند» یادگیری و تلاش (دقیقاً چیزهایی که توانایی کنترل آن‌ها را دارد) و لذت همراه با آن را از دست می‌دهد. این می‌شود که در نهایت، فرزندان با نمرات ۲۰ اما با مهارت‌ها و تجربیات فقیر بار می‌آوریم که فقط یاد گرفته‌اند درس بخوانند و نمره بیاورند؛ و به محض مواجهه با چالش‌ها خود را می‌بازند چون وابسته‌اند و ناتوان. چون مهارت‌ها و توانمندی‌هایشان متناسب با سنشان رشد نکرده، به این دلیل که تنها از آن‌ها خواسته‌ایم «توقف در دست‌رو بخون ما همه چیز رو فراهم می‌کنیم»، کودک و نوجوان باید در طول رشد میزانی از ناکامی را متناسب با سنش تجربه کند در حالی که والدین در دسترس او (و نه در خدمتش) هستند و او را حمایت می‌کنند. ما والدین گویی یاد